



کتابی برای سال نومیلادی

📖 سال نو میلادی نزدیک

است. تصویری که هالیوود

از کریسمس و عید سال

نوی میلادی نمایش داده

بیشتر برف، درخت کاج

تزئین شده و بابانوئل و امثال این هاست و همگی

نماد این رویداد در ذهن مخاطب ایرانی است.

همچنین ادبیات غرب هم با چنین نمادهایی همراه

است که البته بخشی از آن ریشه در سنت

مسیحیت دارد، اما در جایی از این عالم، مسیحیانی

هستند که در کنار این نمادها و سنت‌ها، تصاویر و

عکس‌هایی قرار می‌دهند. تصاویری که گذر روزگار بر

آنها مشهود است. تصاویری که حاشیه‌های آنها زرد

شده و گوشه آنها ریخته و نشان می‌دهد صاحب

عکس مدت هاست عکسی نگرفته و سال هاست

همین تصویر از صاحب عکس موجود است.

این تصاویر دیده نمی‌شد یا اگر هم دیده می‌شد

کمتر به چشم می‌آمد تا زمانی که روایت دیدارهای

رهبر انقلاب با خانواده شهدای آشوری و ارمنی

منتشر شد. توجه و تفقد رهبر انقلاب از بازماندگان

شهدای ارمنی و آشوری که در دفاع مقدس به

شهادت رسیدند، سبب شد این

عکس‌ها و قاب‌ها دیده شود و

خانواده شهدای ارمنی و آشوری

و عزیزانشان که در دفاع از

میهن جان خود را کف دست

گرفته بودند، از تنهایی خارج

شوند. کتاب «مسیح در شب

قدر» روایت دیدار رهبر انقلاب

با خانواده شهدای ارمنی و آشوری

است که هر سال به مناسبت سال جدید میلادی با

آنها انجام شده است.

در این کتاب خواننده در کنار المان‌های مرسوم

سال نو میلادی، عکس شهید در آغوش مادر یا پدر

شهید را زانو به زانو رهبر انقلاب می‌بیند. تصویری

که هر بیننده و خواننده‌ای را متعجب می‌کند و از

میزان توجه شخصیتی در جایگاه رهبر انقلاب به این

شهدا و خانواده‌هایشان آن هم در آستانه سال نو

میلادی شگفت‌زده می‌شود.

در این کتاب، خواننده با رهبر انقلاب وارد خانه

شهدای ارمنی می‌شود، اتفاقات را از نزدیک می‌بیند و

پابه‌پای رهبر انقلاب به درد دل‌ها گوش می‌دهد و

خاطرات آنها را می‌شنود. کتاب مسیح در شب قدر

۲۳ فصل دارد و مزیت آن تصاویر رنگی از دیدار است

که خواننده را در فضای اتفاقات جلسه قرار می‌دهد.

یکی از نکات جالبی که در این کتاب به چشم می‌آید

نشستن رهبر انقلاب در کنار همان المان‌ها و

نمادهای سال نو میلادی است و این تصویر برای

خواننده ایرانی مسلمان می‌تواند جالب باشد.

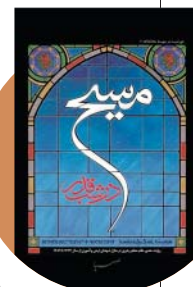
علاوه بر این سلوک رهبر انقلاب با خانواده

اقلیت‌های مذهبی نیز در این اثر چشمگیر است.

تصویری که جزئیات بسیاری دارد و در این مقال

نمی‌گنجد. توصیه می‌کنیم این کتاب را که نشر

صهبا منتشر کرده است، بخوانید. 📖



ب بسم ا...

۲ قفسه

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۴ دی ۹۷ • شماره ۷



یک جور غذای سنتی بود و مادر با درست‌کردنش، بعد از مریضی

به‌نوعی حال و هوای سنتی مادرانگی را بازگردانده بود به خانه‌اش!

روش همیشگی همه مادرهای دنیا، پیچیدن بوی عدسی و

سوسیس در یک خانه معمولی آلمان قدیم، دقیقاً همان کار را

می‌کند که بوی قرمه‌سبزی یا آبگوشت باخانه‌ای ایرانی می‌کند؛

بوی زندگی! و ارایش کسترن با جملاتش در آن بخش، به‌نحوی

موجز و لطیف این جادوی روح‌بخشی به خانه را زنده کرده بود.

صدای قل‌قل جوشیدن خوراک روی اجاق و انتظار شورمزه دهان

پس‌رک برای چشیدنش.

هر دو ذوق‌زده شده بودیم. دو مادر، دو سوی ارتباطی مجازی، از

درک تجربه مادرانه‌ای و رای مرزهای فرهنگی خودمان به وجد آمده

بودیم. دو مادر که کشف کرده بودیم فرزندانمان، حواسشان به

چوب سحرآمیز ماکه شکل ملاقه به خودش گرفته و پاتیل روی

هیزمان که شبیه قابلمه غذاست روی اجاق، هست. وگرنه چطور

اریش کسترن یادش مانده بوده که یک مادر آلمانی چطور باید

پس از مریضی، روح را به خانه‌اش برگرداند؟ چطور حواسش بوده

که عدسی ساده و سوسیس ساده‌تر دقیقاً همان ورد مشترک

تمام مادرهای دنیاست که در زبان‌های دیگر تبدیل می‌شود به

قرمه سبزی یا گولاش یا لخشک یا حمص یا... زبان مشترک همه

زنان دنیا!

گپ زدیم و از احساساتی‌گفتم که وقتی اسم غذایی را در کتابی

می‌خواندیم یا در فیلمی می‌دیدیم، بهمان دست می‌داده. بعد

فکر کردیم که نگاه زنانه به متن کتاب‌ها باید نگاه شیرین و

خوبی باشد. مثلاً برویم کتاب‌ها را یک‌بار هم از این زاویه بخوانیم

که شخصیت‌های زن در کتاب‌ها چطور احساساتشان رو بروز

داده‌اند. یا با چه روشی مشکلاتشان را حل کرده‌اند. فرقی

با روش‌های مردانه چه بوده؟ یا حتی زنانه‌تر و شیرین‌تر، مثلاً

چه لباس‌هایی پوشیده‌اند در هر موقعیت؟ رنگ‌ها و فرم‌ها را

به‌عنوان چه نمادی از احساسات و هیجانات درونی‌شان به‌کار

برده‌اند. در حال درنوردیدن مرزهای کشف و شهود بودیم. برایش

نوشتیم: «اصلاً باید یک باشگاه زنانه کتابخوانی تأسیس کنیم!

تلاش کنیم کتاب‌ها را از پس نگاه زنانه‌مون بخوانیم!»

نوشت: «عالی! عالی! دخترهامون رو هم عضو می‌کنیم. اصلاً برای

اولین قدم، یک پیشنهاد! دخترک حاضره با من همکاری کنه؟

نسخه آلمانی کتاب‌های ارایش کسترن رو بخونه و اسم غذاها و

خوراکی‌هاش رو برای من دربیاره؟»

و به این ترتیب، اولین باشگاه زنانه کتابخوانی‌مان، فعلاً سه عضو

دارد؛ من و رفیق و دخترک! با پروژه کشف روح خوراکی‌های

کتاب‌های محبوب ارایش کسترن! 📖

📖 پیام داد: «اسم آلمانی به غذا رو

می‌خوام. می‌شه کمک کنی پیدااش

کنم؟»

پرسیدم: «کتاب جدیده؟»

همین تازگی کتاب آخرش چاپ شده

بود. ماجرا صرفاً از یک عشق شخصی

نشأت گرفته بود: عشق به چشیدن

مزه خوردنی‌هایی که در کتاب‌ها

نام برده می‌شود یا در فیلم‌ها به نمایش درمی‌آید. کارش این

بود که بگردد اسم و توصیف غذاها در کتاب‌ها را جمع کند؛

دستورالعمل‌هایشان را پیدا کند و کمی هم بگردد دنبال موقعیت

آن غذا در فرهنگ آن کشور و از آنها پرونده درست کند. مشابه

خارجی کارهای خودش را هم پیدا کند و تبدیلشان کند به کتاب. با

همین زمینه چند کتاب ترجمه و تالیف کرده بود. آخرین‌شان هم

درباره هری پاتر بود.

قشنگ حسش را می‌فهمیدم. عبارت گوشت نمک‌سود شده یا

کوکوسیب زمینی غازی شده لای نان لواش، وقتی وسط متن کتاب

می‌آیند، دیگر عبارت نیستند. پراز روغن و پیاز و گوشت و ادویه و

آتش و عشق‌اند. مزه دارند و کتاب‌بازها علاوه بر بلعیدن کتاب‌ها،

این قبیل عبارت‌هایش را به معنای دقیق کلمه مزه می‌کنند.

جواب داد: «فکر کنم. شاید بشه. ولی اصلش اینکه که ۳۷ ساله از

وقتی ترجمه فارسی این کتاب ارایش کسترن رو خوندم، این غذا

از جلوی چشمم نرفته کنار. کتاب «لفلی و انتون». فصل ۹ رو

بخون.»

در آن قسمت توصیف کرده بود که مادر پس از مدت‌ها مریضی از

جا بلند شده و برای پس‌رکش غذا پخته بود: عدسی و سوسیس!

پس‌رک چنان غذا به جانش نشسته بود که جملات در آن قسمت

بوی سوسیس سرخ‌شده و ادویه عدسی می‌دادند. چنان شاهانه

که انگار آن غذا، خوراک اصلی سفره امپراتور پروس باشد؛ سرزمین

کهن آلمان!

پیام داد: «اما سوسیس بومی آلمان با سوسیس معمولی که ما

می‌شناسیم، فرق داره انگار. می‌خوام ببینم دقیقاً اسمش چیه.

الان فایل آلمانی کتاب رو می‌فرستم.»

گفتم: «دخترک آلمانی‌ش خوبه. الان صداش می‌کنم.» دخترک

خواند و خواند تا رسید به میز غذا و اسم غذا را از میان متن

بوکشید و سوا کرد و گفت تا بفرستم برای خواهانش. هنوز چند

دقیقه نگذشته بود که در جواب، دستورالعمل و عکس‌های

هوس برانگیز غذا رسید در پیام‌ها.

چقدر با تصور ساده من از ترکیب سوسیس و عدسی فرق داشت!



سمیه سادات
حسینی

نویسنده



مادر پس از مدت‌ها
مریضی از جابلند شده

و برای پس‌رکش غذا

پخته بود: عدسی و

سوسیس! پس‌رک

چنان غذا به جانش

نشسته بود که جملات

در آن قسمت، بوی

سوسیس سرخ‌شده و

ادویه عدسی می‌دادند.

چنان شاهانه که انگار

آن غذا، خوراک اصلی

سفره امپراتور پروس

باشد. سرزمین کهن

آلمان!